

تاریخ دریافت: ۹۷/۴/۲۱

فصلنامه علمی عرفان اسلامی  
سال شانزدهم، شماره ۶۳، بهار ۹۹

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۲۰

## تحلیل تمثیل‌های عرفانی در «فیه ما فیه»

عفت نجار نویری<sup>۱</sup>

چکیده:

آثار مولوی از رویکردهای مختلف قابل بررسی است. یکی از آثار مهم مولانا فیه ما فیه است. از موضوعات مهم فیه ما فیه، تمثیل یا مصداقی کردن مفاهیم ذهنی است که جایگاه خاصی در آثار مولانا دارد. وی آراء خود را به زینت تمثیل آراسته تا مفاهیم عمیق عرفانی، تقریب ذهن مخاطبان و اهل ذوق شود. نگارنده در پژوهش حاضر به روش پژوهشی توصیفی - تحلیلی از نوع کیفی، به بررسی مفاهیم و ساختار تمثیل‌های عرفانی کتاب «فیه ما فیه» پرداخته و در پی پاسخ به این پرسش است که «در تمثیل‌های فیه ما فیه پیوند میان ارکان تمثیل یعنی: مثال (مصداق) با ممثل (مفهوم) چگونه است؟» یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در کتاب «فیه ما فیه» ۱۴۱ مورد تمثیل وجود دارد که غالباً مختصر و محدود به چند جمله است. مولانا به فراخور متن کتاب با بهره‌گیری از تمثیلات به مضامین عمیق عرفانی می‌پردازد. حوزه‌های معنایی تمثیلات فیه ما فیه در سه سطح خداشناسی، انسان‌شناسی و هستی‌شناسی جای گرفته‌اند که انسان‌شناسی بیش‌ترین فراوانی و موضوع عرفان و معرفت بیش‌ترین بسامد را دارد.

کلید واژه‌ها:

مولانا، تمثیل، شناخت، فیه ما فیه.

<sup>۱</sup> - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

## پیشگفتار

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی آثار خویش را در حوزه عرفان عملی تصنیف کرده است. او در آثار خود از آیات، احادیث نبوی، قصص و تمثیلات بهره گرفته تا آموزه‌های عرفانی و تعالیم اخلاقی هر چه مطلوب‌تر به مخاطب القا شود. کتاب «فیه ما فیه» وی حاوی نکات مهم عرفانی است و مولانا بویژه از تمثیلات بهره می‌گیرد تا آموزه‌های عرفانی تقریب ذهن گردد و برجان و ذهن مخاطب تأثیر بگذارد.

پژوهش حاضر در صدد بررسی ساختار تمثیل‌های عرفانی مولانا در کتاب «فیه ما فیه» است تا بدین وسیله ارتباط مصادیق با مفاهیم عرفانی هر چه بهتر آشکار شود. هدف اصلی پژوهش، یافتن دامنه و گستره تمثیل‌ها با تأکید بر مصادیق و مفاهیم آنهاست. به عبارت دیگر، مولانا برای انتقال مفاهیم عرفانی در مجلس‌گویی از چه قسم مصادیق استفاده کرده و علت بهره‌مندی از آنها چیست؟ با شناخت پیوند میان مفاهیم و مصادیق تمثیل‌ها می‌توان به نظم فکری و انسجام تمثیل‌های کتاب «فیه ما فیه» پی برد.

پیرامون پژوهش پیش روی، کار مشخصی صورت نگرفته است اما در خصوص بررسی تمثیل‌های عرفانی، مقاله «عطار، تمثیل و سمبولیسم عرفانی» از سید حسن حسینی قابل تأمل است. مقالات دیگری چون «تمثیل و مثل در مثنوی مولوی» از حسن ذوالفقاری و «بررسی و تحلیل ظرفیت‌های تمثیلی عرفانی در حکایاتی چند از نزهه الارواح» نوشته فاطمه کوپا، «نقش فلسفه تمثیلی در داستان‌پردازی‌های مولانا در مثنوی» از فرزاد قائمی، «تمثیل و کارکردها و انواع آن» از قهرمان شیری، «مقایسه ساخت دو حکایت تمثیلی از مثنوی و الهی‌نامه» از مریم خلیلی جهان‌تیغ و... از مبانی نظری این پژوهش هستند.

### ۱- مجلس‌گویی

از آداب مرسوم اهل طریقت، مجلس‌گویی شیخ بر مریدان است. «مجلس گفتن در لغت به معنی وعظ گفتن است.» (شاد، ۱۳۳۵: ۳۸۵۶) حلقه‌ای از مریدان خاص که در سلوک گام نهاده‌اند گرد می‌آیند و شیخ بر منبر وعظ و ارشاد می‌نشیند تا هریک مشتق از خرمن علم و عمل او فرا گیرند. شیخ با لطایف کلام به تدریس مشغول می‌شود. در مجلس‌گویی‌هاست که پرسش‌های عرفانی مطرح می‌شود و سخنان والا و اسرار رومز مطرح می‌شود. اندرزهای شیخ با جنبه‌های عملی رنگ و بوی ویژه و اثرگذار می‌یابد. او توأمان تعلیم عرفان عملی و نظری می‌کند. مردم عامه هرگز در این محافل

شرف حضور نمی‌یابند.

نخستین مجلس گویی‌ها متعلق به یحیی بن معاذ رازی (متوفی ۲۵۸ هـ.ق) است و به سبب مجالسش به او لقب «واعظ» داده‌اند. شیخ ابو الحسن خرقانی (متوفی ۴۲۵ هـ.ق)، ابو سعید ابی الخیر (متوفی ۴۴۰ هـ.ق)، خواجه عبد الله انصاری (متوفی ۴۸۱ هـ.ق)، احمد غزالی (متوفی ۵۲۰ هـ.ق)، شیخ عبد القادر گیلانی (متوفی ۵۶۱ هـ.ق) و شیخ علاء الدوله سمنانی (متوفی ۷۳۶ هـ.ق) از زمره صوفیانی هستند که به مجلس‌گویی پرداخته‌اند و سایرین (مریدان) به نگارش و گردآوری آن مطالب کوشیده‌اند.

در خاندان مولانا نیز مجلس‌گویی رواج داشت. «معارف سلطان العلماء» (پدر مولانا)، «معارف سید برهان الدین ترمذی»، «مقالات شمس تبریزی» و «معارف بهاء ولد» (فرزند بزرگ مولانا) از نمونه‌های مجلس‌گویی در این سلسله است. «فیه ما فیه» مولانا نیز بر این نهج تألیف شده‌اند.

## ۲- فیه ما فیه

«فیه ما فیه، یعنی: در اوست آنچه در اوست. این کتاب کنایه است از وجود سخنان گوناگون و نامنظم و نامرتب که در یک دفتر فراهم آمده است و این کنایه نیز ناشی از استعاره یا تجسمی است که در جمله فیه ما فیه نهاده است و آن کشکول یا در نهایت کیسه و مشکلی پر از اشیاء گوناگون است.» (ثروتیان، ۱۳۸۹: ۹)

این کتاب مجموعه سخنان مولانا در امتداد زمانی که احتمالاً دهه آخر حیات او را شامل می‌شود، در مجالس یاران نزدیک القاء شده است. مولانا خود در تقدم و تأخر مطالب هیچ دخل و تصرف نداشت، به طوری که نه تقسیم‌بندی و نه فصول مشخصی بر آن مترتب نشده است. «در اکثر مواضع سخنانی است که در مجالس دوستانه از سوی افرادی که به دیدار مولانا می‌آمدند یا محافلی که مولانا خود در آنها حاضر می‌شد مطرح شده است و او در پاسخ یکی از حاضران یا چند تن از آنان در تفسیر آیه‌ای، یا شرح حدیثی، یا توضیح بیتی مطالبی بیان کرده است. در پاره‌ای موارد، خود مطلبی را عنوان می‌کرده و توضیح می‌داده است. گروهی آن گفته‌ها را می‌نوشتند و احتمالاً بعد آنها را مقایسه می‌کردند.» (مولوی، ۱۳۹۰: نه)

مولانا در نام‌گذاری «فیه ما فیه» هیچ تصرفی نداشت. «آن را در نسخه‌های قدیم «اسرار الجلالیه» و «اسرار جلال الهی» نیز نامیده‌اند و این نام‌گذاری یا بدین اعتبار است که اسرار معنوی مولانا جلال الدین است و یا بدان اعتبار است که اسرار حضرت ذوالجلال والاکرام را بازگو کرده است.» (همان: ۲۰)

بدیع الزمان فروزانفر نام «فیه ما فیه» را از ابیات موجود در «فتوحات مکیه» مأخوذ می‌داند:

كِتَابٌ فِيهِ مَا فِيهِ      بَدِيعٌ فِيهِ مَعَانِيهِ  
 إِذَا عَايَنَتْ مَا فِيهِ      رَأَيْتَ الْوَدَّورَ يَحْوِيهِ  
 (فتوحات مکیه، باب ۲۷۴)

تعبیر «فیه ما فیه» مکرر در اشعار ابن عربی تکرار شده است. (مولوی، ۱۳۸۹: ۱۴)

این کتاب مشتمل بر هفتاد و یک مجلس سرشار از آموزه‌های عرفانی، اخلاق، دین، هستی-شناسی، خداشناسی، انسان‌شناسی است. «این کتاب به زبانی بی‌تکلف و پیراسته از زیورهای ظاهری، که اغلب حجاب معناست همان دعوت انبیا به اقلیم عشق و عالم امن و سلام تکرار می‌کند و روش دعوت او نیز همان است که خداوند بر رسولش نازل فرمود: «مردمان را به راه پروردگارت فرا خوان، از طریق حکمت و معرفت و اندرزهای نیکو و با ایشان به طرزی جمیل بحث و مناظره کن.» (محمی الدین الهی قمشه‌ای، ۱۳۶۶: چهل و نه - پنجاه) در خلال مطالب گاه نویسنده به علوم مختلف هم‌گریز زده است که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد.

### ۳- تمثیل در آثار مولانا

تمثیل حاصل ارتباط دوگانه مشبه و مشبه‌به (ممثل) است. در تمثیل اغلب تنها مشبه‌به ذکر می‌شود و گاه مشبه هم می‌آید که در این صورت بدان تشبیه تمثیل می‌گویند. «تمثیل بیان حکایت یا روایتی است که هرچند معنای ظاهری دارد اما مراد گوینده معنای کلی تری است.» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۲۲۸)

ساختار حکایت و روایت تمثیل و نگاه آن به مفاهیم کلی‌تر، آن را بستر مساعدی برای تیپ-سازی ساخته است. تیپ ممکن است اشاره به طبقه اجتماعی خاص باشد و یا به طرز فکر و طرز عمل خاصی تأکید داشته باشد.

در مشبه‌به تمثیل واژه‌هایی وجود دارد که مفهوم کلی‌تر واژه‌هایی در مشبه هستند. مثلاً: کسانی که به دنیا چسبیده‌اند مثل کسانی هستند که در رهگذار سیل خانه می‌سازند. سیل مفهوم کلی‌تری از دنیا بوده و متضمن ناپایداری است. سیل در اینجا سمبل ناپایداری است.

«مولانا داروی تلخ نصیحت را به کیمیای محبت شیرین کرده و در جام تمثیلات خیال انگیز به نیازمندان نوشانده است.» (محمی الدین الهی قمشه‌ای، ۱۳۶۶: پنجاه)

او در بیان مثال‌ها و تمثیلات چنین استدلال می‌کند که: «جمله نامعقولات به مثال، معقول گردد.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۴۴۲ و ۴۴۴) یعنی با مثال مفاهیم دشوار ذهنی آسان می‌گردد. برای تفصیل بیشتر وی می‌گوید: «پس معلوم شد که نامعقول به مثال، معقول گردد و مثال به مثل نماند. همچنان که عارف، گشاد و خوشی و بسط را نام، «بهار» کرده است و قبض و غم را «خزان» می‌گوید. چه ماند

خوشی به بهار یا غم به خزان از روی صورت؟! آلا این مثال است که بی این، عقل، آن معنی را تصور و ادراک نتواند کردن. و همچنان که حق تعالی می فرماید که: وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ (۱۹) وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (۲۰) وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ. (۲۱) [سوره فاطر، آیات ۲۱-۱۹] ایمان را به نور نسبت کرد و کفر را به ظلمت، یا ایمان را به سایه خوش نسبت فرمود و کفر را به آفتاب سوزان بی امان که مغز را به جوش آرد.

و چه ماند روشنی و لطف ایمان به نور آن جهان، یا ظلمت کفر به تاریکی این عالم؟!»

(همان: ۴۴۶)

او در جهت روشنگری از مثال‌هایی بهره می‌گیرد که برای مخاطب کاملاً ملموس است. مثال: «آن نور از این دریچه‌های چشم و گوش و غیر ذلک برون می‌زند. اگر این دریچه‌ها نباشد از دریچه‌های دیگر سر بر زند. هم چنان باشد که چراغی آورده‌ای در پیش آفتاب که «آفتاب را با این چراغ می‌بینم!» حاشا! اگر چراغ نیاوردی، آفتاب، خود را بنماید. چه حاجت چراغ است.» (همان: ۴۴)

گاه همچون مثنوی کلام را با مثال (مصدق) آغاز می‌کند و در مسیر القای مفهوم والا حرکت می‌کند. مانند: «حیف است به دریا رسیدن و از دریا به آبی یا سبویی قانع شدن. آخر از دریا گوهرها و جوهرها و صدهزار چیزهای موقوم برند. از دریا آب بردن چه قدر دارد؟! و عاقلان از آن چه فخر دارند؟! و چه کرده باشند؟! بلکه عالم، کفی است. این دریای آب، خود، علم‌های اولیاست.» (همان: ۵۰)

در خلال کلام از مثال‌های ملموس و معطوف به زندگی عادی بهره می‌گیرد. در بیان خدمت به خلق که شأنی از عنایت خداست به مثال حمام و تون اشاره می‌کند: «همچون حمام که گرم است آن گرمی او از آلت تون است. همچون گیاه و هیمة و عذره و غیره.» (همان: ۵۷) که مثالی روان و قابل فهم برای مخاطب است.

خلاصه آن‌که اگر تمثیل از کتاب «فیه ما فیه» حذف شود بیان مولانا کاملاً انتزاعی و دیریاب می‌شود و فهم مطالب از حد و حوصله مردم عوام فراتر می‌رود.

#### ۴- ساختار تمثیل

ساختار گرای ادبی در ده ۱۹۶۰ شکوفا شد. این مکتب چنان‌که از نامش مشخص است بررسی یک پدیده بر اساس ماهیت و ساختار ظاهری آن بی‌آنکه توجهی به پدیده‌های دیگر شود. ساختارگرایی هر پدیده، فعالیت یا فرآورده فرهنگی (از قبیل ادبیات) را نهادی اجتماعی با نظام دلالت‌گری می‌بیند که از ساختاری خودبسنده از مناسبات درونی تشکیل یافته است. هر پدیده،

فعالیت یا فرآیند فرهنگی دارای اجزاء مختلفی است که باید در تحلیل ساختاری، آنها را تشخیص داد و به بررسی روابط و مناسبات عناصر تشکیل دهنده اثر پرداخت و صورت‌های دلالت‌گری که وجود معنا را امکان پذیر می‌کند شناخت. رسیدن به تمایز ساختاری پدیده ما را در فهم معنا و مفهوم آن کمک می‌کند.

در بررسی ساختاری یک متن ادبی، باید دو ویژگی ادبیات، تخیل و تأثیرگذاری را در نظر گرفت. در بررسی‌های دلالت‌های اثر ادبی، دو پرسش اصلی را باید از هم متمایز کرد: - متن چگونه معنا می‌دهد؟ - متن چه معنایی می‌دهد؟ تلاش بررسی ساختاری پاسخ به پرسش اول؛ یعنی بررسی صورت‌های دلالت‌گر است که بر پرسش دوم تقدم ذاتی دارد. اگر چگونگی گفتن مطرح نبود دیگر تخیل و سخن مؤثر گفتن از دایره خصوصیات تمایز دهنده متون ادبی نسبت به آثار علمی و تحقیقی خارج می‌شد. زیرا گفتن از خصوصیات نوشته‌های علمی و چگونه گفتن از خواص نوشته‌های ادبی است.

در بررسی ساختار تمثیل، نخست آن را به اجزای سازنده آن تقسیم می‌کنند. تمثیل از دو جزء مثال (مصدق) و ممثل (مفهوم یا محتوا) تشکیل می‌شود. در ادامه پس از بررسی دو جزء تشکیل - دهنده به پیون و ارتباط آن دو اشاره می‌شود.

#### ۵- محتوای تمثیلات یا معرفت شناسی فیه مافیه

تمثیلات «فیه ما فیه» از حیث محتوا و معرفت شناسی، به سه دسته خداشناسی، انسان‌شناسی و هستی‌شناسی طبقه‌بندی می‌شوند که هر طبقه از حوزه‌های معنایی متعددی تشکیل یافته است.

#### ۵-۱- خداشناسی

مولانا در «فیه ما فیه» تصویری نسبتاً کامل از خداوند را به مخاطب ارائه می‌دهد. او بر یکتاپرستی خدا مقرر است و صفاتی چون لطف، حکمت و قهاریت را آن او می‌داند. خداوند حقیقی است که حضور بی‌غیبت دارد و از دید اغیار به دور است. قدرت مطلق که مشیت امور هستی به ید قدرت اوست. بخشش و عنایت، مهم‌ترین صفات اوست که حد و مرزی ندارد اما به فراخور قابلیت افراد این ویژگی‌ها ظاهر می‌شود. او مطلوب راستین است و از راه‌های مختلف امکان رسیدن به ذات وی وجود دارد. از این روی می‌توان گفت: «بخشی از فیه ما فیه به حقیقت درس حکمت الهی است که در آن از جمال آیات قرآن و سخنان اولیای پیشین [در ارتباط با ذات و صفات خداوند] کشف حجاب کرده است.» (محی الدین الهی قمش‌ای، ۱۳۶۶: پنجاه)

حوزه‌های معنایی خداشناسی در کتاب «فیه ما فیه» عبارت است از: مشیت الهی، بندگی خدا،

انبیا واسطهٔ خدا و بنده، وحی، سرّ الهی، راه‌های رسیدن به خدا، قرب الهی، تجلی ذات الهی، استغراق.

- مشیت الهی: اصل مشیت خداوند است و جمیع موجودات محل ظهور آن: «یکی در رزم رفت و جامهٔ رزم پوشید و سلاح بست و خود بر سر نهاد زیرا وقت جنگ بود. اما چون در بزم آید آن جامه‌ها را بیرون آورد زیرا به کاری دیگر مشغول خواهد شدن، الا شخص همان باشد. الا چون تو او را در آن لباس دیده باشی هر وقت که او را یاد آوری در آن شکلش و آن لباس خواهی تصوّر کردن و اگرچه صد لباس گردانیده باشد.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۵۷۹)

در این بخش تمثیلات با مضامین دیگری چون: تأثیر کلام به ارادهٔ حق است (همان: ۱۶۹)، تدبیر در مقابل تقدیر ناچیز است (همان: ۴۳۰)، خداوند بر همهٔ هستی واقف است (همان: ۲۸۴)، خدمت به خلق عنایت حق است (همان: ۵۷)، در ناامیدی جای امید به خداست (همان: ۲۷)، سریان مشیت عام خداوند (همان: ۴۱۲)، فقر ذاتی و صفاتی هستی به خدای متعال (همان: ۴۶۸)، مجری و محکوم، اجرای فرمان حق تعالی می‌کنند (همان: ۴۷۲)، مسبب الاسباب خداست که در پردهٔ اسباب نهان است (همان: ۲۰۲)، مسبب الاسباب خداست که مردم در ظاهر بدان پی نمی‌برند (همان: ۲۰۲)، موجودات جملگی مظهر و سایهٔ حق تعالی هستند (همان: ۶۰۹) و نزد خدا همه چیز خیر است (همان: ۱۱۰) آمده است.

- بندگی خدا: یعنی اطاعت از پروردگار: «پادشاه خواهد که غلامان را امتحان کند و بیازماید به اسباب، تا با ثبات از بی‌ثبات پیدا شود و نیک عهد از بدعهد ممتاز گردد و با وفا از بی‌وفا، او از موسوس و مهیجی می‌یابد تا ثبات او پیدا شود. اگر نباشد، ثبات او چون پیدا شود؟! پس آن موسوس و مهیج، بندگی پادشاه می‌کند. چون خواست پادشاه این است که این چنین کند. بادی فرستاد تا ثابت را از غیر ثابت پیدا کند و پشه را از درخت و باغ جدا گرداند تا پشه برود و آنچه باشد بماند.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۴۸-۱۴۷)

و همچنین: «ملکی کنیزکی را فرمود که خود را بی‌آرا و بر غلامان من عرضه کن تا امانت و خیانت ایشان ظاهر شود. فعل آن کنیزک اگرچه ظاهر معصیت می‌نماید اما در حقیقت بندگی پادشاه می‌کند.» (همان: ۱۴۸)

- انبیا واسطهٔ خدا و بنده: یعنی انبیا واسطهٔ هدایت الهی‌اند: «پادشاهان دنیا به هر جولاهه سخن نگویند. وزیری و نایبی نصب کرده‌اند ره به پادشاه از او برند.» (زمانی، ۱۳۶۰: ۶۰۴)

در تمثیلی دیگر پیامبر(ص) هموار کنندهٔ راه هدایت است: «چون خواهی که جایی روی، اول رهبری، عقل می‌کند که فلان جای می‌باید رفتن، مصلحت این است. بعد از آن، چشم پیشوایی کند.

بعد از آن، اعضا در جنبش آیند بدین مراتب. اگرچه اعضا را از چشم خبر نیست و چشم را از عقل. (همان: ۵۹۰)

مضامین دیگر این دسته عبارتند از: خدا با زبان دیگران سخن می‌گوید (همان: ۱۳۱-۱۳۰) و خدا را برخی با واسطه می‌توانند درک کنند (همان: ۵۱۹)

- وحی: به راستی اصل علم و حیانی لطیف است: «چنان‌که این آب که ثروت روان است سوی شهر، آنجا که سرچشمه است بنگر که چه صاف و لطیف است! و چون در شهر درآمد و از باغ‌ها و محله‌ها و خانه‌های اهل شهر بگذرد چندین خلق دست و رو و پا و اعضا و جامه‌ها و قالی‌ها و بول‌های محله‌ها و نجاست‌ها از آن اسب و استر در او ریخته و با او آمیخته گردد. چون از آن کنار دیگر بگذرد درنگری. اگرچه همان است گل کند خاک را و تشنه را سیراب کند و دشت را سبز گرداند اما ممیزی می‌باید که دریابد که این آب را آن لطف که بود نمانده است و با وی چیزهای ناخوش آمیخته است.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۳۹۹)

در خصوص قرآن، مولانا با آوردن تمثیلی معتقد است که ظاهر و باطن آن هر دو مورد قبول است: «زنی را شوهری است و فرزندی شیرخوار، و هر دو را از او حظی دیگر است. طفل را لذت از پستان و شیر او و شوهر لذت جفتی یابد از او. خلایق، طفلان راه‌اند، از قرآن لذت ظاهر یابند و شیر خورند الا آنها که کمال یافته‌اند. ایشان را در معانی قرآن تفرجی دیگر باشد و فهمی دیگر کنند.» (همان: ۴۳۸)

- سرّ الهی: اسرار حق به نااهل نباید گفته شود: «تو را اگر شاهدهی یا معشوقه‌ای به دست آید و در خانه تو پنهان شود که: «مرا به کس منمای که من از آن توأم.» هرگز روا باشد و سزا که او را در بازارها گردانی و هرکس را گویی که: بیا این خوب را ببین! آن معشوقه را هرگز این خوش آید؟! بر ایشان نرود و از تو خود خشم گیرد.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۲۰۶)

در این دسته مضامین دیگر چون: اسرار حق به نااهل نباید گفته شود (همان: ۲۰۶)، فهم حقیقی محقق نیست (همان: ۳۱۲)، کسی که از رموز حق اندکی درک می‌کند (همان: ۲۰۷) و نزدیکی حق در عین ناپیدایی (همان: ۴۵۶-۴۵۵) وجود دارد.

- راه‌های رسیدن به خدا: اختلاف در روش رسیدن به حق نفی یگانگی خدا نمی‌کند: «اگر کاسه را جان بودی، بنده کاسه گر بودی و با وی عشق‌ها باختی! اکنون این کاسه را که ساخته‌اند بعضی می‌گویند که این را چنین می‌باید بر خوان نهادن، و بعضی می‌گویند که اندرون او را می‌باید شستن. و بعضی می‌گویند که بیرون او را می‌باید شستن. و بعضی می‌گویند که مجموع را، و بعضی می‌گویند که حاجت نیست شستن! اختلاف در این چیزهاست! اما آن‌که کاسه را قطعاً خالقی و سازنده-



ای هست و از خود نشده است، متفق علیه است و کس را در این هیچ خلاف نیست.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۲۷۵)

به عبارت دیگر راه‌های رسیدن به خدا بی‌شمار است ولی مقصد یکی است: «اگر راه‌ها مختلف است اما مقصد یکی است. نمی‌بینی که راه به کعبه بسیار است: بعضی را راه از روم است و بعضی را از شام و بعضی را از عجم و بعضی را از چین و بعضی را از راه دریا. از طرف هند و یمن؟ پس اگر در راه‌ها نظر کنی، اختلاف، عظیم و مباینت بی‌حد است. اما چون به مقصود نظر کنی، همه متفق‌اند و یگانه. همه درون‌ها به کعبه متفق است و درون‌ها را به کعبه ارتباطی و عشقی و محبتی عظیم است که آنجا هیچ خلاف نمی‌گنجد. آن تعلق، نه کفر است و نه ایمان؛ یعنی آن تعلق مشوب نیست به آن راه‌های مختلف که گفتیم.» (همان: ۲۷۵-۲۷۴)

مضامین دیگری چون: مطلوب حقیقی خداست (همان: ۲۸۵)، وحدت هدف در قیامت (همان: ۱۰۳) و قرب اولیا به حق تعالی (همان: ۵۰۵-۵۰۴)

- تجلی ذات الهی: تجلی ذات حق با واسطه سبب خیرات است: «این آفتاب را می‌بینی که در نور او می‌رویم و می‌بینم و نیک را از بد تمیز می‌کنیم و در او گرم می‌شویم و درختان و باغ‌ها مثمر می‌شوند و میوه‌های خام و ترش و تلخ در حرارت او پخته و شیرین می‌گردد و معادن زر و نقره و لعل و یاقوت از تأثیر او ظاهر می‌شوند. اگر این آفتاب که چندین منفعت می‌دهد به وسایط، اگر نزدیک‌تر آید هیچ منفعت ندهد بلکه جمله عالم و خلقان بسوزند و نماند.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۲۰)

مضامین دیگر این دسته عبارتند از: تجلی ذات حق پاسخ همه پرسش‌هاست (همان: ۱۱۹)، فهم حق با درک آثارش (همان: ۴۵۶)، منور شدن باطن با یاد حق (همان: ۴۶۸) و نور جمال حق ذاتی و برای خلق عرض است (همان: ۱۷۷)

- استغراق: مولانا مفهوم استغراق را تمثیلی آشکار می‌کند: «مگس بالا می‌پرد و پرش می‌جنبد و سرش می‌جنبد و همه و همه اجزاش می‌جنبد، چون در انگبین غرق شد همه اجزاش یکسان شد هیچ حرکت نکند.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۳۹) یا در این تمثیل: «غرق آب باشد. هر فعلی را که از او آید، آن فعل او نباشد، فعل آب باشد، اگر هنوز در آب دست و پایی می‌زند، او را غرق نگویند، یا بانگی می‌زند که «آه غرق شدم!» این را نیز استغراق نگویند.» (همان: ۱۴۰) و نیز: «شیری در پی آهوپی کرد. آهو از وی می‌گریخت. تا می‌گریخت. دوهستی بود: یکی هستی شیر و یکی هستی آهو. اما چون شیر به او رسید در زیر پنجه او قهر شد و از هیبت شیر بی‌هوش و بی‌خود شد. در پیش شیر افتاد. این ساعت هستی شیر ماند، تنها هستی آهو محو شد و نماند.» (همان: ۱۴۳-۱۴۲)

در تمثیلی دیگر او معتقد است که تنها عارفان غرق (استغراق) در مسبب‌الاسباب هستند: «همه»

اسباب چون قلمی است در دست قدرت حق. محرک و محرر، حق است. تا او نخواهد قلم نجنبید. اکنون تو در قلم نظر می‌کنی، می‌گویی این قلم را دستی باید. قلم را می‌بینی، دست را نمی‌بینی! قلم را می‌بینی، دست را یاد می‌کنی. کو آن که می‌بینی و آن که می‌گویی؟! اما ایشان همیشه دست را می‌بینند، می‌گویند که قلمی نیز باید. بلکه از مطالعه خوبی دست، پروای مطالعه قلم ندارند و می‌گویند که: «این چنین دست بی‌قلم نباشد!» جایی که تو را از حلاوت مطالعه قلم پروای دست نیست، ایشان را از حلاوت مطالعه آن دست چگونه پروای قلم باشد؟! (همان: ۵۹۲)

## ۲-۵- انسان‌شناسی

مولانا انسان را در ابعاد مختلف، از آفرینش گرفته تا ویژگی‌های روحی و خصایص معنوی، اقسام و مراتب انسان، برتری علم عالم معنوی، اقسام عقل، سخن و... در ذهن وقاد خویش ترسیم کرده و همه شئون هستی او را به چالش کشیده است. نکته مهم و اصیل اندیشگی مولانا، تشخیص و اعتبار بخشیدن به انسان و قوای معنوی اوست هرچند در مسیر کمال از گزندها و آفت‌ها غافل نشده و در جای‌جای «فیه ما فیه» مخاطب را از آنها برحذر می‌دارد.

دامنه انسان‌شناسی در «فیه ما فیه» فراخ است و حوزه‌های معانی تمثیلات آن متعدد:

- خداجویی: عقل در جستجوی درک خداست و از پای نمی‌ایستد: «عقل همچون پروانه است و معشوق همچون شمع. هرچند که پروانه، خود را بر شمع زند بسوزد و هلاک شود اما پروانه آن است که هرچند بر او آسیب آن سوختگی و آلم می‌رسد. از شمع نشکیند و اگر حیوانی باشد مانند پروانه که از نور شمع بشکیند و خود را بر آن نور نزند. او خود، پروانه نباشد و اگر پروانه خود را بر نور شمع بزند و پروانه نسوزد آن نیز شمع نباشد!» (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۲۲)

دیگر مضامین این دسته: انسان دارای لختی از صفات خداست (همان: ۱۸۴)، دوستی خالصانه و

آزمندی (همان: ۲۳۳) و حرکت از بنده سبب لطف الهی می‌شود (همان: ۵۶۴)،

- حقیقت‌جویی: پاکی سبب کشف حقایق و اسرار می‌شود: «آب صافی آنچه در تحت اوست از سنگ و سفال و غیره و آنچه بالای آن است همه بنماید عکس آن. در گوهر آب این نهاده است بی-علاجی و تعلیمی. لیک چون آب، آمیخته شد با خاک یا رنگ‌های دیگر، آن خاصیت و آن دانش از او جدا شد و او را فراموش شد.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۱۵)

سایر مضامین: آدمی از وهم به حقیقت می‌رسد (همان: ۳۸۳)، اشتباه در یافتن منفعت و حقیقت واقعی (همان: ۴۲۰-۴۱۹)، تربیت تدریجی است (همان: ۳۶۵-۳۶۴)، تفاوت درک حقیقت و مجاز (همان: ۳۲۷)، خیالات سبب پشیمانی است (همان: ۳۹)، شناخت و معرفت حقیقی سزاوار هر ناقابلی نیست (همان: ۴۹۱)، عدم درک حقیقی (همان: ۳۲۶-۳۲۵) و مدح ذم در نظر عارفان (همان:

- روح: ارزش آدمی به جنبه ملکوتی اوست: «وجود آدمی مثال مزیله است تلّ سیرگین! الّا این تلّ سیرگین اگر عزیز است جهت آن است که در او خاتم پادشاست و وجود آدمی همچون جُوال گندم است. پادشاه ندا می‌کند که: «آن گندم را کجا می‌بری که صاع من در اوست؟!». او از صاع غافل است و غرق گندم شده است! اگر از صاع واقف شود به گندم کی التفات کند؟!» (همان: ۵۳۲) یا اصالت وجود روح: «آن نور از این دریچه‌های چشم و گوش و غیر ذلک برون می‌زند. اگر این دریچه‌ها نباشد از دریچه‌های دیگر سر بر زند. هم چنان باشد که چراغی آورده‌ای در پیش آفتاب که «آفتاب را با این چراغ می‌بینم! حاشا! گر چراغ نیارودی، آفتاب، خود را بنماید. چه حاجت چراغ است؟!» (زمانی، ۱۳۹۰: ۴۴)

در ساختاری فراخ‌تر به چالش میان جسم و روح انسان اشاره می‌کند: «مجنون قصد دیار لیلی کرد. اشتر را آن طرف می‌راند تا هوش با او بود. چون لحظه‌ای مستغرق لیلی می‌گشت و خود را و اشتر را فراموش می‌کرد - اشتر را در ده بچه‌ای بود - فرصت می‌یافت باز می‌گشت و به ده می‌رسید! چون مجنون به خود می‌آمد دو روزه راه بازگشته بود. همچنین سه ماه در راه بماند! عاقبت افغان کرد که این اشتر بلای من است از اشتر فرو جست و روان شد.» (همان: ۷۰)

دو مضمون دیگر: دو بُعدی بودن انسان (همان: ۲۲۶-۲۲۵) و دو بُعدی بودن وجود آدمی (همان:

(۲۹۹)

- حالات درونی: امیال و گرایش‌های درونی آدم: «در آدمی بسیار چیزهاست: موش است و مرغ است. باری مرغ، قفص را بالا می‌برد و باز موش به زیر می‌کشد و صد هزار وحوش مختلف در آدمی. مگر آنجا رود که موش، موشی بگذارد و مرغ، مرغی بگذارد و همه یک شوند زیرا که مطلوب نه بالاست و نه زیر. چون مطلب ظاهر شود نه بالا پرد و نه زیر.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۰۳)

مضامین دیگر: تن و قوای درونی انسان (همان: ۱۰۸) و صفات آدمی در درون اوست و عامل

بیرونی سبب عیان شدن آنها می‌شود (همان: ۱۸۵)

- سیر عرفانی: آغاز سلوک جذبۀ الهی است: «استاره آتش جست. اولش عطاست اما چون پنبه نهادی و آن ستاره را می‌پروری و افزون می‌کنی و بعد از این فضل و جزاست. آدمی، اول وهلت، خرد و ضعیف است که و خلق الانسان ضعیفا همچنان که اول از آهن و سنگ در جامۀ سوخته ستاره‌ای بجهد. اول ضعیف است که: خلق الانسان ضعیفا. اما چون آتش ضعیف را پرورید عالمی شود و جهانی را بسوزد و آن آتش خرد، بزرگ و عظیم شود که: انک لعلی خلق عظیم.» (زمانی،

(۱۳۹۰: ۱۶۷)

مضامین دیگری از جمله: آدمی هر لحظه در حال تغییر و تحول است (همان: ۵۱۰)، دوستی تدریجی (همان: ۲۶۸)، درجات و مراتب سالکان متفاوت است (همان: ۱۵۲)، صحت و مال حجاب وصول به حق تعالی هستند (۶۱۶-۶۱۵)، هرگز مقام وصل به فراق تبدیل نمی‌شود و آن را نهایت نیست (همان: ۳۴۴) و اصلاح ظن تغییر پایدار است (همان: ۳۶۸)

- معنی: اصل معنی است و ظاهر فرع آن: «سرّ همچون بیخ درخت است اگرچه پنهان است. اثر او بر سر شاخسار، ظاهر است. اگر شاخی دو شکسته شود چون بیخ محکم است باز بروید الا اگر بیخ خلل یابد نه شاخ ماند و نه برگ.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۴۹۵)

مضامین دیگر این دسته: برتری معنوی (همان: ۲۹۵)، رجحان معنی بر صورت (همان: ۴۹۴)، صورت و معنی لازم و ملزوم‌اند (همان: ۷۸)، معنی بر صورت رجحان دارد (همان: ۲۱۰-۲۰۹)، ملازمت صورت و معنی نماز (همان: ۳۹۳) و همواره انسان حامل سرّ معنی است (همان: ۴۹۴)

- عرفان: اعتبار جمیع امور به ذوق عرفانی است: «مردی زنی خواسته باشد مالدار که او را گوسفندان و گله اسبان و غیره باشد و این مرد، تیمارداشت آن گوسفندان و اسبان می‌کند و باغ‌ها را آب می‌دهد. اگرچه به آن خدماتها مشغول است، مزه آن کارها از وجود آن زن دارد که اگر آن زن از میان برخیزد در آن کارها هیچ مزه نماند و سرد شود و بی‌جان نماید.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۵۲۵)

مضامین دیگر این دسته: برتری عارف بر زاهد (همان: ۱۵۰)، خوف و رجا ملازم یکدیگرند (همان: ۲۲۴)، ذوقیات چشیدنی است نه گفتنی (همان: ۴۵۲)، فنای فی الله (همان: ۹۴ و ۱۷۷ و ۲۱۳)، کلید قرآن کریم تهذیب دل است (همان: ۶۰۲)، معرفت به قدر قابلیت افراد است (همان: ۱۰۵)، مقام حضور و دانستن علم حضور با هم متفاوتند (همان: ۲۸۹) و نباید به دنیا دلبستگی کامل داشت (همان: ۵۸۷)

- پیر و مراد: اطاعت از پیر و مراد ضروری است: «چندین سپاهی در خدمت امیری چون مطیع و فرمان بردار باشند. او نیز عقل در کار ایشان صرف کند و در بند صلاح ایشان باشد. اما چون مطیع نباشند کی در تدارک احوال ایشان عقل خود را صرف کند؟!» (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۶۴-۱۶۳)

سایر تمثیلات این دسته: اطاعت از پیر و مراد ضروری است (همان: ۱۶۴)، متابعت از پیر و مراد (همان: ۱۵۲) و تأثیر لقمه حرام در درویش (همان: ۳۴۱)

- اولیاء: برتری معنوی اولیا: «آخر، این درم بالای پول است. چه معنی بالای پولی است؟ از روی صورت بالای او نیست که تقدیراً اگر درم را بر بام نهی و زر را زیر، قطعاً زر بالا باشد علی کل حال. و زر بالای درم است و لعل و در بالای زر است خواه زیر، خواه بالا. و همچنین سبوس، بالای غریب است و آرد زیر مانده است، بالا کی باشد؟! قطعاً آرد باشد اگرچه زیر است.» (زمانی، ۱۳۹۰:

مضامین این دسته: بهره مندی از ولی نعمت بدون شناخت او (همان: ۴۱۹)، دیدن اولیا آدمی را به یاد خدا می‌اندازد (همان: ۵۵۱)، سخنان اولیا منقطع نیست (همان: ۱۵۹)، عارفان در سفر هم غریب نیستند (همان: ۱۶۲)، عاقبت محمود (همان: ۵۴۹)، عظمت اولیای مستور (همان: ۵۳-۵۲)، علم اولیاء چون دریا وسیع است (همان: ۵۰)، فرشتگان برای ادای احترام به نزد اولیا می‌آیند (همان: ۳۴۳)، کلام اولیا حکم سخن متواتر دارد (همان: ۵۶۸)، مقام اولیا بلند است، نیازی به تعظیم نیست (همان: ۲۹۱)، مقصود اولیا یکی است (همان: ۱۴۶) و وحدت انبیا با حق تعالی (همان: ۵۹۶)

- عشق: عشق بسط دهنده وجود آدمی است: «چندان که مهمان بیش شود، خانه را بزرگ‌تر کنند و آرایش بیش‌تر شود و طعام، بیش سازند. نمی‌بینی که چون طفلک را قدک او کوچک است اندیشه او نیز که مهمان است لایق خانه‌ی قالب اوست؟ غیر شیر و دایه نمی‌داند و چون بزرگ‌تر شد مهمانان اندیشه‌ها افزون شوند از: عقل و ادراک و تمیز و غیره، خانه بزرگ‌تر گردد و چون مهمان عشق آید در خانه نگنجد و خانه را ویران کند و از نو عمارت‌ها سازد.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۴۲۴)

دو تمثیل دیگر این دسته: عشق اصل و صورت فرع است (همان: ۳۸۰) و عشق و ایمان حقیقی از ترس به دور است (همان: ۳۳۵)،

- علم: علم عالمان ظاهری: «پادشاهی پسر خود را به جماعتی اهل هنر سپرده بود تا از او علوم نجوم و رمل و غیره آموخته بود و استاد تمام گشته با کمال کودنی و بلادت. روزی پادشاه، انگشتری در مشت گرفت فرزند خود را امتحان کرد که بیا بگودر مشت چه دارم؟ گفت: «آنچه داری گرد است و زرد است و مجوف است» گفت: چون نشانه‌های راست دادی پس حکم کن که این چنین چیز چه باشد؟ گفت: «می‌باید از غربیل باشد» گفت: «آخر این چندین نشان‌های دقیق را که عقول در آن حیران شوند دادی از قوت تحصیل و دانش. این قدربر تو چون فوت شد که در مشت غربیل نگنجد؟!» (زمانی، ۱۳۹۰: ۷۵-۷۴)

علم یقینی ثابت و پایدار است: «قومی در شب تاریک در خانه روی به هر جانبی کرده‌اند و نماز می‌کنند. چون روز شود همه از آن بازگردند. اما آن را که رو به قبله بوده است در شب چه بازگردد؟! چون همه به سوی او می‌گردند پس آن بندگان هم در شب، روی به وی دارند و از غیر روی گردانیده‌اند پس در حق ایشان قیامت ظاهر است و حاضر.» (همان: ۱۰۴)

دو مضمون دیگر: علم الیقین ناپایدار و عین الیقین پایدار است (همان: ۱۴۳) و علوم ظاهری پرتوی از علم حقیقی است (همان: ۵۴۸)

- سخن: اندیشه و حرف در آدمی دائمی است: «آفتاب فلکی که دائماً تابان است، اما در نظر

نمی‌آید شعاع اش، تا بر دیواری نتابد.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۵۱۸)

مضامین و تمثیلات دیگر: اندیشه‌ای که به سخن تبدیل نشده است نمی‌توان به آن حکم کرد (همان: ۲۷۷)، تا شنونده نخواهد سخن در او اثر نمی‌کند (همان: ۱۷۰)، تا قابلیت نباشد سخن در مخاطب اثر نکند (همان: ۱۷۰)، تفاوت سخن سره از ناسره (همان: ۳۹۹)، سخن به قدر استعداد مخاطب باید گفته شود (همان: ۲۸۹ و ۳۰۵)، سخن فروشان بی‌عمل (همان: ۳۱۲-۳۱۱)، نابخرد قدر سخن عالی نمی‌داند (همان: ۴۰۲)،

- کوتاهی در انجام مسئولیت: انجام مسئولیت: «پادشاهی تو را به ده فرستاد برای کاری معین، تو رفتی و صد کار دیگر گزاردی، چون آن کار را که برای آن رفته بودی نگزاردی، چنان است که هیچ نگزاردی.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۶۴)

### ۳-۵- هستی‌شناسی

هر کس در هر مذهب و نحله‌ای که باشد نگاه و بینشی مشخص نسبت به جهان و پدیده‌های آن، بویژه خدا و انسان دارد. شناخت ابعاد فکری در این ساحت ما را به هستی‌شناسی و جهان‌بینی آن فرد رهنمون می‌سازد. هستی‌شناسی در «فیه ما فیه» ما را در شناخت هرچه بیش‌تر ساختار فکری مولانا نسبت به عالم یاری می‌کند.

تمثیلات هستی‌شناسی «فیه ما فیه» ذیل چهار حوزه معنایی شناخت اشیاء، شناخت مجردات، شناخت عالم و فریب دنیا طبقه‌بندی می‌شوند:

- شناخت اشیاء: رجحان شیء با ارزش: «اگر تو را مثلاً قماشات باشد از هر نوعی، به وقت غرق شدن، عجب! چنگ در کدام زنی؟! اگر چه همه در بایست است ولیکن یقین است که در تنگ چیزی نفیس خزینه دست زنی که به یک گوهر و به یک پاره لعل هزار تجمل توان ساخت. از درختی میوه شیرین ظاهر می‌شود. اگر چه آن میوه جزو او بود، حق آن جزو را بر کُلّ گزید و ممتاز کرد که در وی حلاوتی نهاد که در آن باقی نهاد که به واسطه آن، آن جزو بر آن کل رجحان یافت و لباب و مقصود درخت شد.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۵۸۷)

دیگر مضامین این دسته: جسم از غلیظی محسوس است (همان: ۵۷۴)، حرکت تکاملی موجودات (همان: ۵۸۱) و اثبات چیزی بی‌نهی، تصور ندارد (همان: ۴۷۳-۴۷۲)

- شناخت عالم مجردات: عالم معنا بی‌صورت است: «نمی‌بینی نسیم بهار را چون ظاهر می‌شود در اشجار و سبزه‌ها و گلزارها و ریاحین. جمال بهار را به واسطه ایشان تفرج می‌کنی؟ و چون در نفس نسیم بهار می‌نگری هیچ از این‌ها نمی‌بینی؟ نه از آن است که در وی تفرج‌ها و گلزارها نیست، آخر نه این از پرتو اوست؟! بلکه در او موج‌هاست از گلزارها و ریاحین. لیک موج‌های لطیف‌اند، در

نظر نمی‌آیند، الا به واسطه‌ای از لطف پیدا نمی‌شود.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۸۵-۱۸۴) و تمثیل: ملائکه از شهوت و تنبیه میرا هستند (همان: ۲۲۹)

- شناخت عالم: آن جهان فراخ‌تر از این جهان است: «یکی را به چارمیخ مقید کردند او پندارد که در آن خوش است، و لذت خلاص را فراموش کرد. چون از چارمیخ برهد بداند که در چه عذاب بود! و همچنان، طفلان را پرورش و آسایش در گهواره باشد و در آن که دست‌هاش را ببندند، آلا اگر بالغی را به گهواره مقید کنند عذاب باشد و زندان.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۵۱۵)

سایر مضامین: انسان جوهر است و عالم عرض (همان: ۱۷۶)، نزد عرفا عالم حادث است (همان: ۳۸۶-۳۸۵) و وحدت عالم (همان: ۸۷)

- فریب دنیا: دنیا چون خوابی است: «کسی در خواب چیزی خواست و دادندش. عاقبت چون بیداری است از آنچه در خواب خورد هیچ نفعی نباشد. پس در خواب چیزی خواسته باشد و آن را به وی داده باشند.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۴۹۰-۴۸۹)

نیز: بی‌ارزش بودن ریاسات دنیا (همان: ۵۵۴)

## ۶- ارکان تمثیل

مراد از ارکان تمثیل، عناصری از متن تمثیل است که نقش کلیدی دارد و معنای تمثیل حول آنها شکل می‌گیرد. به عبارت ساده‌تر مثل یا مشبه به تمثیل مطمح نظر است. مثلاً اگر دریا در تمثیلی نماد قدرت بوده، دریا رکن تمثیل در نظر گرفته شده است.

ارکان تمثیل‌ها را می‌توان از حیث حوزه‌های معنایی طبقه‌بندی کرد. در اینجا آنها در هشت دسته «مکان‌ها»، «امهات اربعه»، «جانوران»، «گیاهان»، «انسان»، «آسمان»، «اشیاء» و «عناصر غیرمادی» طبقه‌بندی شدند.

در این طبقه‌بندی، اساس هر دسته اصالت عناصر است. به طور مثال گِل در طبقه «امهات اربعه» و دست، اعضا، پا و... در حوزه معنایی «انسان» قرار گرفت. حتی سپاه، لشکر، کاروان و... نیز در دسته «انسان» به شمار آمد.

جدول طبقات هشتگانه ارکان تمثیل در دو کتاب

جمع	عناصر	حوزه معنایی	شماره
۲۷	باغ (۲)، حمام (۲)، خانه (۵)، دریا (۴)، دشت، دکان (۲)، ده، دهلیز، سیلاب (۲)، شهر (۳)، قلعه، کعبه، گلخن، نمکسار	مکان‌ها	۱
۲۰	آب (۱۱)، آتش (۴)، باد (۲)، گِل، نسیم، نَفَس	امهات اربعه	۲
۲۵	آهو (۲)، اسب، اشتر، پروانه، جانور، خر، خفاش، شیر (۴)، عنقا، گاو (۲)، گریه، ماهی، مرغ (۶)، مگس، موش	جانوران	۳
۲۶	انگور، برگ و بر، بیخ درخت، پوست دانه (۲)، چوب، خاشاک، دانه، درخت (۸)، شاخ درخت، شکر، گندم (۲)، مغز دانه، میوه (۵)	گیاهان	۴
۹۰	اعضا، امیر (۳)، باغبان، بالغ، بچه (۲)، بنا (۲)، پا (۲)، پادشاه (۹)، جراح، چشم (۲)، حاجی، درزی، درد (۲)، دست، روستایی (۲)، زن (۳)، سپاه، سوار، سپاه پوست، شاهد، شهنه، شخص (۴)، شوهر، صاحب خانه، صورت، طفل (۴)، عروس (۲)، غریق، غلام (۲)، غواص، فرعون، فقها، کاروان، کاروانی، کاسه‌گر، کشتی‌بان، کنیزک (۲)، کودک (۴)، گدا (۲)، گرسنه، گریه، گلخن تاب، لشکر، مادر (۲)، مجنون، محرر، مخنت، مدرس، مرد، مشرقی، معشوقه، معلم، مَلِک، منجم، میراب، میهمان، نقاش، وزیر	انسان	۵
۱۱	آسمان، آفتاب (۸)، ابر، شعاع آفتاب	آسمان	۶
۴۰	آرد، آسیاب، آینه (۲)، اسطراب، انگین، پرده، جامه، جواهر، چادر، چارمخ، چراغ، خاتم، دارو، ذر، دریچه، سپر، شراب، شمشیر، شمع، صاع، طاس، عسل، عَلم، قدح، قفس، قلم، کاسه (۲)، کمان، گوهر، گهواره، لعل، مرد سنگی، مرغ سنگی، مزبله، مَشک، مُشک (۲)، نان	اشیاء	۷
۲۲	بوی مُشک، بهار (۳)، بهشتیان، بیداری (۲)، خواب (۳)، دوزخیان، سایه (۲)، سیاهی، عقل، علم احکام، علم حاکم، فرشته، مسأله، نقش، نماز، نور	عناصر غیرمادی	۸
۲۶۱		جمع	—

حوزه معنایی «انسان» با ۹۰ مورد و بیش از یک‌سوم عناصر، طیف عظیمی از ارکان تمثیل را به خود اختصاص داده است. «اشیاء»، «مکان‌ها»، «گیاهان» و «جانوران» نزدیک‌ترین عناصر در محیط پیرامون او هستند.

نتیجه‌گیری:

در کتاب «فیه ما فیه» ۱۴۱ مورد تمثیل وجود دارد که غالباً مختصر و محدود به چند جمله است.



مولانا به فراخور متن کتاب که به مضامین عمیق عرفانی می‌پردازد از تمثیلات فراوان بهره می‌گیرد و برای خواص مریدان بیان می‌شود.

#### جدول فراوانی تمثیل‌ها در «فیه ما فیه»

ردیف	حوزه معنایی	تعداد
۱	خداشناسی	۴۲
۲	انسان‌شناسی	۸۷
۳	هستی‌شناسی	۱۲
—	جمع	۱۴۱

برای سهولت بهتر حوزه‌های معنایی را به زیرطبقه‌های کوچک‌تر تقسیم کردیم که در ذیل بسامد هریک می‌آید:

الف- خداشناسی- این حوزه معنایی با ۴۲ مورد تقریباً ۳۰٪ تمثیل‌های بررسی شده را شامل می‌شود. «مشیت الهی» با ۱۳ مورد بیش‌ترین بسامد را دارد و مضمون اصلی همه این طبقه‌ها جذبۀ الهی، مشیت و تقدیر اوست که به گرایش بنده به سوی وی منتج می‌شود.

ب- انسان‌شناسی- این حوزه معنایی با ۸۷ نمونه ۶۰٪ نمونه‌ها را شامل می‌شود. «عرفان»، «اولیا» و «سخن» نزدیک به نیمی از نمونه‌های تمثیلات «انسان‌شناسی» را شامل می‌شوند و از آنجایی که مباحث کتاب عرفانی است و خود مولانا به سخن و نطق در مفهوم اندیشه بسیار تأکید دارد ذهن پژوهنده را به مسئولیت اولیاء الهی متوجه می‌سازد. اولیا پیوسته با زبان و رفتارشان مردم را در مسیر حقیقت و حقیقت‌جویی قرار می‌دهند. آموزه‌های عرفانی را به سالک گوشزد می‌کنند تا از مهالک و گردنه‌ها و آفت‌های راه رسیدن آگاه کنند. حقیقت‌جویی، سیر عرفانی، معنی و روح، دیگر عناصر پرسامد حوزه «انسان‌شناسی» هستند و می‌توان آنها را برای تأیید گفته خویشتن بیان کرد.

ج- هستی‌شناسی- مولانا در تمثیلات چندان التفاتی به «هستی‌شناسی» نداشته است. «شناخت اشیاء» و «شناخت عالم» با ۴ مورد بیش‌ترین بسامد را دارند و اگر «شناخت عالم مجردات» را به این مجموعه بیفزاییم بیش از ۷۰٪ عناصر در شناخت جهان هستی است. «فریب دنیا» خود نوعی شناخت و آگاهی است که مخاطب را از تزویر و تظاهر دنیا مطلع می‌کند و می‌توان نتیجه گرفت که این حوزه معنایی صرفاً برای شناسایی و اطلاع‌رسانی به مخاطبان و سالکان در طریق حقیقت است. این دسته را باید بخشی از عرفان دانست که در جهت معرفت و شناخت دنیا و مهلکه‌ها و آفت‌های آن آورده شده و بی‌گمان در خصوص خداجویی و عرفان عملی اثرگذار است.

مولانا با نگاهی تیزبینانه و هوشمندی بسزا، مضامین و آموزه‌های عرفانی را با ارکان تمثیل پنج

حوزه معنایی «انسان»، «اشیاء»، «مکان‌ها»، «گیاهان» و «جانوران» بهتر عجین دیده و این پنج گروه تقریباً ۷۳٪ ارکان را به خود اختصاص داده‌اند. او با تأکید بر این پنج دسته اندیشه‌های خود را تقریب ذهن کرده و با مصادیق روشن به مخاطبان القا کرده است. بی‌گمان «امهات اربعه»، «آسمان» و «عناصر غیر مادی» نیز در مسیر انتقال مفاهیم بی‌تأثیر نبوده‌اند.

باری، کلام نافذ مولانا با مشرب عشق و عرفان عملی در ساختار تمثیل خوش نشسته و پیوسته در اعتلای روح و سلوک سالکان نخواستسته تأثیرگذار است.

منابع و مأخذ:

قرآن کریم.

- ۱- ابن عربی، محمد بن علی، (۱۳۸۴)، فتوحات مکیه (معاملات باب ۱۸۸-۱۶۲)، ترجمه: محمد خواجه‌جوی، تهران: انتشارات مولی.
- ۲- -----، -----، دون تاریخ، الفتوحات المکیه، مصر: دار الکتب العربیه الکبری.
- ۳- افلاکی، شمس‌الدین احمد، (۱۳۶۲)، مناقب العارفین، به کوشش: تحسین یازیجی، تهران: نشر دنیای کتاب.
- ۴- ثروتیان، بهروز، (۱۳۸۹)، فیه ما فیه (اسرار الجلالیه، دیدگاه‌های مولانا جلال‌الدین محمد در فقه و حکومت اسلامی)، تهران: نشر مهتاب.
- ۵- زمانی، کریم، (۱۳۹۰)، فیه ما فیه (شرح کامل گفتارهایی از مولانا جلال‌الدین بلخی)، تهران: انتشارات معین.
- ۶- شاد، محمد پادشاه‌بن غلام محیی‌الدین، (۱۳۳۵)، فرهنگ آندراج، تهران: کتاب‌فروشی خیام.
- ۷- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۹)، بیان، تهران: انتشارات فردوس.
- ۸- گولپینارلی، عبدالباقی، (۱۳۶۶)، موفلویه بعد از مولانا، مترجم: توفیق هـ سبحانی، تهران: انتشارات کیهان.
- ۹- محی‌الدین الهی قمشه‌ای، حسین، (۱۳۶۶)، گزیده فیه ما فیه (مقالات مولانا)، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۱۰- -----، -----، (۱۳۸۹)، فیه ما فیه، تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۱- -----، -----، (۱۳۹۰)، فیه ما فیه (و پیوست‌های نو یافته)، تصحیح: توفیق هـ سبحانی، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.

## Analysis of Mystical Allegories in "Fih Ma Fih"

Effat najjar Nobari, Assistant Professor, Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Tehran South Branch, Tehran, Iran<sup>1</sup>

### Abstract

Monolithic works can be examined from different approaches. One of the important works of Maulana is the *Mafia*. The important subject of the *Mafia* is the allegory or application of mental concepts that has a special place in the works of Maulana. He has adorned his views with an ornamental allegory so that deep mystical concepts can be approached by the minds of the audience and the people of taste. In the present study, the author uses a descriptive-analytical research method of qualitative type, examines the concepts and structure of mystical allegories in the book "Fih Ma Fih" and seeks to answer the question that "What is the example with the parable?" The research findings show that there are 141 allegories in the book "Fih Ma Fih" which are often brief and limited to a few sentences. According to the text of the book, Maulana deals with deep mystical themes through the use of proverbs. The semantic domains of *Fieh Mafia* allegories are located at three levels: theology, anthropology, and ontology. Anthropology has the highest frequency and the subject of mysticism and knowledge has the highest frequency.

**Keywords:** Rumi, Allegory, Cognition, Fih Ma Fih

---

<sup>1</sup> Taravat1347@yahoo.com